

اشاره

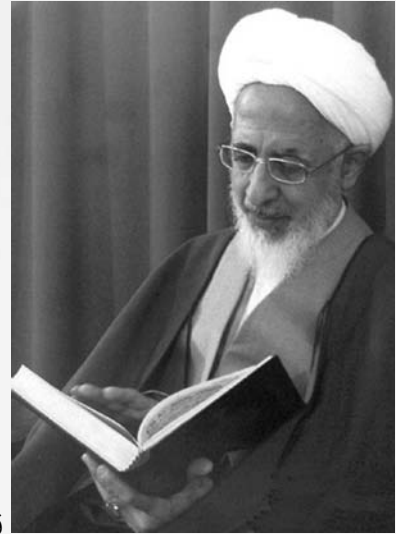
با پیروزی انقلاب اسلامی، الگوی نظام حکومتی اسلام در پر تو اصل ولایت فقیه در عرصه نظام‌های سیاسی جهانی عملی شد که نشانه کاملی از استقلال، آزادی و پویایی این دین نسبت به سایر مکاتب و نظامات سیاسی محسوب می‌گردد. ظرافت موضوع ولایت فقیه از سویی و هجوم فکری و فرهنگی بیگانگان برای ایجاد تردید و تزلزل در آن از سوی دیگر، سبب طرح پرسش‌ها و شبهاتی در این زمینه گردیده و ضرورت روشنگری در این عرصه را نمایان ساخته است.

نوشتار حاضر که برگرفته از کتاب «ولایت فقیه» آیت‌الله جوادی آملی است، در بردارنده پاسخ‌های حکیمانه ایشان به برخی شبهات مطرح شده درباره ولایت فقیه است که به شرح زیر تقدیم می‌شود:

■ اگر ولایت فقیه، امری مسلم و قطعی است، چرا در روایات به صراحت نیامده است؟

□ اولاً امامان معصوم (علیه‌السلام) بیشتر به آنچه در اعصارشان محل ابتلا بود، می‌پرداختند و در آن شرایط که خود ایشان مقتول و یا مسموم می‌شدند موردی برای بحث میسوط پیرامون ولایت فقیه وجود نداشت. ثانیاً دلیل نقلی معتبر بر ولایت فقیه به مقدار لازم وجود دارد؛ گرچه درباره آن بحث فقهی گسترده و دامنه‌دار، همانند سایر مسائل مورد ابتلای روزانه نشده یا به دست متأخران نرسیده است. ثالثاً در مورد قضای فقیه تصریحاتی وارد شده است و از قضای فقیه، ولایت فقیه نیز روشن می‌شود؛ چرا که لازمه قضا در هر عصری، تشکیل حکومت و ولایت است.

از فقهای اسلام کسی نیست که درباره سمت قضای فقیه جامع‌الشرایط اختلاف داشته باشد. نزاع متخاصمان امروز با



قسمت اول

## پاسخ به شبهات

پاسخ‌های حکیمانه آیت‌الله جوادی آملی به شبهات مطرح شده درباره «ولایت فقیه»

تنظیم: یاسین شکرانی



بر قضای فقیه  
تصریحاتی وارد  
شده است و  
از قضای فقیه،  
ولایت فقیه نیز  
روشن می‌شود؛  
چرا که لازمهٔ قضا  
در هر عصری،  
تشکیل حکومت  
و ولایت است

نزاع‌های متخصصان گذشته فرق دارد. هم‌اکنون از عمق دریا تا بالای فضا زمینهٔ نزاع متخصصان و داوری و قضاست. نزاع میان مردم کشورهای متعدد و مجاور نیز به گونه‌ای است که در تحقق قضا و اجرای آن، چاره‌ای جز کار قوی کارشناسی و وجود متخصصان زبده و دانشگاه‌های علمی و حقوقی و مجریان و کارگزاران و بودجه و زندان و... نیست، که به خواست خدا در آینده توضیح بیشتری در این باره داده می‌شود (به بخش پایانی این نوشتار مراجعه شود).

بنابراین، وجود تصریحاتی در زمینهٔ سمت قضای فقیه، برای اثبات سمت ولایت فقیه کافی است و نیاز به تصریح مجدد ندارد. البته لازم است عنایت شود که اصل ضرورت حکومت، مورد ادراک عقل و پذیرش عملی عقلاست و چون برهان عقلی بر ضرورت آن قائم است، شرعی نیز خواهد بود؛ زیرا عقل برهانی، یکی از منابع معتبر شرع به‌شمار می‌آید و نیازی به دلیل جداگانهٔ نقلی ندارد و چون بنای عقلا بر آن است و شارع مقدس نیز آن را رد نکرده، بلکه با برخی از شواهد نقلی آن را امضا فرموده، پس شرعی خواهد بود.

### ■ غیر فقیه می‌تواند حاکم اسلامی باشد و مسائل دینی و فقهی را از فقها و مراجع عصر بگیرد؟

□ مسئول هر مؤسسهٔ فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و... باید سه ویژگی داشته باشد. یکی آن که در همان رشته‌ای که مؤسسه برای آن هدف تشکیل شده است کارشناس و متخصص باشد تا بتواند آن را به‌خوبی اداره کند. دیگر آن که باید امین باشد و سوم این که توانایی مدیریت عملی را داشته باشد و این، امری روشن و واضح است که در همه‌جای جهان به آن عمل می‌کنند. حاکم هر کشوری، علاوه بر داشتن شایستگی در صفات عملی، باید کسی باشد که به قانون ادارهٔ آن کشور آگاهی دقیق و کامل داشته باشد، به آن متعهد گردد و به اجرای آن قادر باشد. به طور طبیعی، حاکم کشور اسلامی نیز باید کارشناس اسلامی و آگاه به معارف و احکام دین باشد تا بتواند کشور را براساس رهنمودهای اسلام اداره کند. چنین شخصی، همان فقیه جامع‌الشرایط است که با دلایل سه‌گانهٔ عقلی محض، دلیل تلفیقی از عقل و نقل و اجمالی از دلیل نقلی، ولایت او قابل اثبات است.

اکنون سؤال این است که آیا می‌شود شخص غیر فقیه و غیر آشنا به مسائل دینی، حکومت اسلامی را به دست گیرد و احکام فقهی و مسائل اسلامی را از فقیه علم زمان فرا بگیرد؟ این مسئله دو فرض دارد؛ یکی آن که شخص حاکم، الزاماً مسائل دینی را از فقیه جامع شرایط فرا بگیرد که در این صورت، ولایت و حکومت از آن فقیه جامع‌الشرایط است و شخص مزبور فقط مجری احکام است و چنین چیزی حتی

در قانون اساسی نیز آمده است که رهبر می‌تواند بخشی از اختیارات خود را به شخصی واگذار کند (اصل یکصد و دهم). در این فرض، شخص حاکم، منصوب از طرف فقیه جامع‌الشرایط است نه آن که خود به‌طور مستقل حکومت نماید. اما فرض دیگر آن است که شخص حاکم، ملزم به دریافت نظر فقیه و اجرای آن نباشد، بلکه هر زمان که صلاح دانست و هر موردی که میل داشت، چنین کاری را انجام بدهد. در این فرض، هیچ تضمینی وجود ندارد که حکومت به‌صورت اسلامی اداره شود و چه‌بسا که با گذشت زمان، شخص حاکم که قدرت و قوای مسلح و ارتش را در دست دارد، حکومت را به حکومتی غیردینی تبدیل کند. در اینجا باید به این نکته توجه داشت که حکومت فقیه جامع‌الشرایط، واجد همهٔ مزایای حکومت غیر فقیه، از کارشناسی و تخصص و غیر آن است.

### ■ در قرآن کریم، وظیفهٔ عالمان دینی هدایت معنوی مردم معین شده است و اگر آنان وظیفهٔ رهبری سیاسی را نیز می‌داشتند باید در قرآن مطرح می‌شد.

□ از مباحث گذشته روشن شد که رهبری سیاسی، جزئی از وظایف پیامبران و امامان معصوم (علیهم‌السلام) است و این مطلب را آیات و روایات به خوبی روشن کرده است. قرآن کریم، عالمان دین را روندهٔ راهی می‌داند که انبیا و اولیا رفته‌اند و به همین دلیل، نیازی به تصریح همهٔ مسائل دینی در قرآن نیست. خداوند به همهٔ مسلمانان و به طریق اولی به عالمان دین می‌فرماید که سیره و روش و رفتار رسول اکرم (ص) را اسوه و الگوی خود قرار دهند: لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة (احزاب، ۲۱) و همگان را به تأسی از ابراهیم خلیل (علیه‌السلام) و پیامبران الهی در ظلم‌ستیزی و شرک‌زدایی دعوت می‌کند: قد کانت لکم أسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذا قالوا لقومهم انا براء منکم (ممتحنه، ۴).

بنابراین، بسیاری از امور را قرآن کریم به سنت و روایات محول کرده است و لازم نیست که خودش تصریح کند و ثانیاً با دستور پیروی از پیامبران و با روشن ساختن سیرهٔ سیاسی-اجتماعی آنان و عهده‌داری وظیفهٔ اجرای دین و تشکیل حکومت، قهراً وظیفه و رسالت عالمان دین نیز روشن می‌شود و در اثبات ولایت فقیه نیز روشن شد که عقل حکم می‌کند که اجرای احکام دین، باید استمرار داشته باشد و مختص به زمان حضرت پیامبر (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نباشد و اگر چه «اولی الامر» در آیهٔ کریمهٔ «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نسا: ۵۹) ظاهر در معصومین (علیهم‌السلام) است و آنان، اولی الامر بالاصالة هستند، ولی در عصر غیبت معصوم (علیه‌السلام)، طبق رهنمود عقل و نیز به دستور خود معصومین (علیهم‌السلام)، نائبان ایشان اولی الامر هستند، اما



اجرائی نمی‌شوند؛ برخی وارد بخش قضایی می‌شوند، برخی وارد بخش اجرایی و بعضی در امور فرهنگی و علمی و تربیتی به انجام وظیفه می‌پردازند و ضرورت هم ندارد که امور اجرایی را عالمان و فقیهان به‌نحو مباشرت برعهده بگیرند، بلکه تصدی افراد متدین و امین و آشنا به کار کافی است؛ چه این‌که در زمان تصدی معصومین (علیهم‌السلام) نیز این‌گونه بوده است؛ یعنی نه کار تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس تعطیل می‌شد و نه مباشرت کارهای اجرایی برعهده خود آنان بود.

**■ برخی از روایات دلالت دارد بر این‌که هر حکومتی پیش از ظهور امام زمان (عج) تشکیل شود محکوم به شکست است. با توجه به این روایات، حکومت دینی و نظام ولایت فقیه در عصر غیبت، ناموفق خواهد بود و مرضی معصومین (علیهم‌السلام) نیست.**

□ از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمودند: ما خرج ولا یخرج متاً أهل البيت الی قیام قائمنا أحداً لیدفع ظلماً أو ینعش حقاً الا اصطلمته البلیة و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا (ریاض‌السالکین، ج ۱، ص ۱۸۸)؛ یعنی خارج نشد و خارج نمی‌شود از ما اهل بیت پیش از قیام قائم ما کسی برای دفع ظلمی یا گرفتن حقی، مگر آن‌که به مصیبت و بلیه دچار می‌شود و قیام او سبب زیاد شدن مکروه و رنج ما و شیعیان ما می‌گردد.

این فرمایش، در سند صحیفه سجادیه آمده است. متوکل بن هارون، راوی صحیفه سجادیه می‌گوید: یحیی بن زید بن علی، نوه امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) را ملاقات کردم در حالی که متوجه خراسان بود. به او سلام کردم و او از حال پسرعموهایش در مدینه پرسید و خصوصاً از عمویش امام باقر (علیه‌السلام) سؤال مؤکد کرد. من او را از حال ایشان باخبر کردم و حزن آنان را بر پدرش زید بن علی (علیه‌السلام) به او گفتم. یحیی بن زید گفت: عمویم محمد بن علی الباقر (علیهما‌السلام)، نظرش این بود که پدرم زید، خروج نکنند؛ آیا تو پسرعمویم، جعفر بن محمد (علیهما‌السلام) را ملاقات کردی؟ گفتم: بله. گفت: آیا شنیدی که درباره من چیزی بگوید؟ گفتم: بله. گفت: چه چیزی درباره من گفت؟ میل نداشتم بگویم ولی به اصرار یحیی گفتم: از ایشان شنیدم که درباره تو می‌گفت تو نیز مانند پدرت مقتول و مصلوب می‌شوی.

متوکل می‌گوید: یحیی بن زید پس از شنیدن خبر کشته شدنش، صحیفه سجادیه را که به املائی امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) و خط پدرش، زید بود به من داد و گفت: تا زمان مردنم آن را محافظت کن و سپس به دو پسر عمویم، محمد و ابراهیم، دو پسر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (علیهما‌السلام) بده که آنان، دو قائم‌اند پس از من در این امر

«أولی الأمر بالتبع» نه «أولی الأمر بالأصل» و همان‌گونه که در عصر حضور و ظهور معصوم، نائبان خاص، بسیاری از کارها را به‌عهده داشتند و مباشرت خود معصوم شرط نبود، در عصر غیبت نیز نائبان عام، اداره امور را به دست دارند.

البته نائبان عام و منصوبان امامان معصوم (علیهم‌السلام) در مسئله رهبری و حکومت، عالمان و فقیهانی هستند که سه شرط فقاقت، عدالت، و تدبیر و مدیریت نظام اسلامی را داشته باشند و گرنه برخی از عالمان و فقیهان، فقط برای مباحث علمی و تدریس و اقامه جماعت مناسب هستند. فقیه عادل برای رهبری منصوب است که اولاً از بینش سیاسی مطلوب برخوردار باشد و ثانیاً فن مدیریت را بداند زیرا مدیریت، تنها علم نیست بلکه فن و استعدادی خاص است که همگان آن را ندارند و به همین دلیل بود که حضرت پیامبر (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به ابودر (رض) کارهای مدیریتی نمی‌دادند؛ چون او توانایی این امر را نداشت (کتاب الخراج، ص ۹). فقیهانی که بینش سیاسی-اجتماعی و توانایی مدیریت نداشته باشند، فقط برای قضا و مرجعیت منصوب می‌شوند نه برای رهبری.

تذکر: بررسی نصوص فراوانی که وظیفه عالمان دینی را تعدیل اقتصاد، رفع ظلم از گرسنگان، جلوگیری از شکمبارگی ظالمان، و... می‌داند؛ مانند و ما أخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا یسغّب مظلوم (نهج‌البلاغه، خطبه ۳)، لزوم دخالت و بلکه تشکیل حکومت آنان را روشن می‌کند.

**■ وارد شدن عالمان و فقیهان در امر سیاست و حکومت، سبب می‌شود که نتوانند وظیفه هدایت علمی و معنوی مردم را انجام دهند.**

□ فقیه جامع‌الشرایط، به تبع امامان معصوم (علیهم‌السلام) وظایفی را برعهده دارد که بارز و شاخص آن‌ها، وظیفه تبیین احکام، تعلیل احکام، حمایت از سلامت و صلابت و متانت احکام با پاسخ دادن به شبهات و نقدها و اجرای احکام است و برای تحقق این اهداف، عده‌ای را برای تبیین احکام، عده‌ای را برای تعلیل، برخی را برای حمایت و برخی دیگر را برای اجرای احکام دینی معین می‌کند و لازم نیست که خود، به صورت مستقیم در همه امور وارد شود؛ ولی زعامت و مدیریت و تدبیر کل را شخصاً برعهده دارد. این چنین نیست که همه عالمان دین مشغول کارهای اجرایی بشوند و کار هدایت علمی و معنوی امت اسلامی تعطیل بماند. وجود مبارک پیغمبر (ص) آن‌گونه که ابن‌هشام در سیره‌اش نقل کرده، پس از فتح مکه به دو نفر، دو سمت جداگانه داد؛ به یکی سمت فرهنگی داد و به دیگری سمت سیاسی-اجتماعی و به اصطلاح، یکی را وزیر آموزش و پرورش کرد و دیگری را وزیر کشور (سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۱۴۳).

بنابراین، هرگز همه فقیهان و عالمان وارد بخش‌های



در اینجا باید به این نکته توجه داشت که حکومت فقیه جامع‌الشرایط، واجد همه مزایای حکومت غیر فقیه، از کارشناسی و تخصص و غیر آن است



(نگهداری صحیفه).

متوکل می‌گوید: پس از قتل یحیی بن زید، به نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و گفتم و گویم را با یحیی خدمت ایشان عرض کردم. ایشان گریه کردند و حزنشان نسبت به یحیی بن زید زیاد شد و فرمودند: خدا رحمت کند پسر عمویم را و ملحق کند او را به آبا و اجدادش... آن‌گاه فرمودند: «ما خرج و لایخرج...».

آن‌چه از این روایت و روایات مشابه آن استفاده می‌شود این است که اگر کسی پیش از قیام قائم (عج) قیام کند و داعیه امامت داشته باشد و مردم را به خود دعوت کند، محکوم به شکست است. تنها کسی که به خود دعوت می‌کند و داعیه امامت دارد و موفق می‌شود، وجود مبارک حضرت بقیه‌الله (سلام الله علیه) است. علاوه بر این، اگر کسی قیام کند و امت را به خود دعوت نکند و داعیه امامت نداشته باشد، بلکه جامعه اسلامی را به امام زمان (عج) دعوت کند، ولی شرایط قیامش مهیا نباشد، آن نیز محکوم به شکست است.

اما اگر کسی مردم را به امام زمان دعوت کند - خواه خود، امام زمان باشد مانند حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) و خواه نباشد - و از سوی دیگر، حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر (نهج البلاغه، خطبه ۳) باشد؛ یعنی شرایط قیامش مهیا باشد، چنین قانندی ممکن است حتی شهید بشود، ولی دین، با قیام و اقدام او پیشرفت می‌کند؛ مانند جریان سیدالشهدا (علیهم السلام) که آن حضرت شهید شدند ولی دین خدا حفظ شد. شهادت، منافاتی با ضرورت قیام ندارد. وجود مبارک امام سجاد (علیه السلام) در دروازه شام، در پاسخ آن مرد که گفت: «من غلب؟» چه کسی پیروز شد؟ فرمود «إذا أردت أن تعلم من غلب، و دخل وقت الصلوة فأذن ثم أقم» (بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۷، ح ۲۷): اگر بخواهی بدانی که چه کسی پیروز شد وقت نماز، اذان و اقامه بگو تا ببینی نام چه کسی را بر زبان جاری می‌کنی. ما رفتیم این نام پیامبر و بلکه اصل اسلام را زنده کردیم و برگشتیم. بنابراین، شهادت و اسارت، نشانه شکست رهبر دینی نیست و شکست ظاهری، دلیل نادرستی یک قیام نمی‌تواند باشد؛ بلکه به تعبیر قرآن کریم، إحدى الحسنيين است.

اگر فرض کنیم که روایتی یافت شود که به طور مطلق بگوید هر قیامی در دوران غیبت صورت بگیرد، محکوم به شکست و نادرست است، این روایت چون مخالف با خطوط اصلی قرآن و سنت قطعیه معصومین (علیهم السلام) است، مردود و غیر قابل پذیرش است؛ زیرا این همه آیات و روایاتی که ما در جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و احیای کلمه دین و اقامه حدود الهی داریم و این‌ها مخصوص زمان خاصی نیست، نشان می‌دهد که جلوگیری از احیای دین، سخنی نادرست و



همان گونه که در عصر ظهور و حضور معصوم، نائبان خاص بسیاری از کارها را به عهده داشتند و مباشرت خود معصوم شرط نبود، در عصر غیبت نیز نائبان عام، اداره امور را به دست دارند



قابل پذیرش نیست. اگر در عصر غیبت، حکومت دینی نباشد، لازم‌آش حاکمیت قوانین غیردینی و افراد ناصالح بر مردم مسلمان است که هیچ‌گاه خداوند و رسول اکرم (ص) به چنین چیزی راضی نیستند.

اکنون باید ببینیم وضع انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی چگونه است؛ آیا بنیان‌گذار جمهوری اسلامی یا مقام معظم رهبری، مردم را به خود دعوت کرده‌اند یا می‌کنند، یا شرایط حکومت مهیا نبوده و نیست؟ انقلاب اسلامی، مردم را به امامت ولی عصر (عج) دعوت کرد و می‌کند و هیچ‌کس از خود داعیه‌ای نداشت و ندارد؛ نه امام و نه مأموم. هر دو می‌گویند: ما امت ولی عصر (علیه السلام) هستیم و آن حضرت، امام ماست. اکنون، حوزه‌های علمیه به برکت ولی عصر (علیه السلام) زنده است؛ خود کشور نیز به برکت ایشان زنده است و هر تلاش و کوشش مثبتی در این کشور صورت می‌گیرد، از یمن وجود ایشان است و امت اسلامی، بی‌صبرانه منتظر است که با ظهور مبارک ایشان، پرچم نظام اسلامی را به دست با کفایت ایشان بسپارد.

■ وظیفه فقیهان در عصر غیبت، فقط «افتا» و «قضا»ست نه حاکمیت.

□ ۱. «افتا» معنایش این است که فقیه جامع‌الشرایط، مرجع مردم است و این سِمَت را دین به او داده است که او به جای امام معصوم (سلام الله علیه) بنشیند. فقیه جامع‌الشرایط نه تنها در مسائلی که تاکنون طرح شده و به صورت کتاب‌های فقهی رائج مانند جواهر درآمده جواب‌گوست، بلکه مسائلی که سابقه نداشته، احکامی که مربوط به فضا و دریا و کشتی‌ها و زیردریایی‌ها و نظام آن‌هاست و قبلاً سابقه نداشته است؛ مثل این که قبله آن‌ها چگونه است؟ کیفیت استقبال و نماز و روزه و معاملات آن‌ها چگونه است؟ وضعیت انواع و اقسام ماهی‌های دریا چگونه است؟ اگر فلس‌های ماهی‌های فلس‌دار خودبه‌خود بریزند، حکمش چیست؟ نماز و وضو و دیگر احکام، در کرات آسمانی چگونه باید صورت بگیرد؟ شئون و شقوق بانک‌داری و بیمه و کشتیرانی و فروش خون و پیوند اعضا از حی‌به‌حی، از میت به حی، از زن به مرد، از مرد به زن، و... کالبدشکافی، و ده‌ها و بلکه صدها مسئله جدید و مستحدثه دیگر چگونه‌اند؟ آیا کار بر روی این امور، به کارشناسی، تخصص، دانشگاه، وزارتخانه و بودجه و تشکیلات نیاز ندارد؟ آیا فقیه جامع‌الشرایط که سِمَت افتا نیز دارد بدون تشکیلات اجتماعی می‌تواند به تنهایی به این امور بپردازد و درباره همه آن‌ها رأی صادر کند؟

۲. اگر کسی گفت ما قبول داریم که فقیه جامع‌الشرایط، سمت قضا را در عصر غیبت دارد و از سوی خداوند به صورت مع‌الواسطه به جای ولی عصر (عج) به منازعات رسیدگی می‌کند ادامه در صفحه ۶۴